در مورد تئوری "از خود بیگانگی"

احسان تفکری بیست هشتم خرداد هشتاد و هفت

نشریه بذر بر آنست که بخشی از صفحات خود را به بررسی تئوری "از خود بیگانگی" و جدلهای پیرامون آن اختصاص دهد. برای آغاز این بحث به انتشار دو نوشته زیر اقدام شده است. نوشتار اول را رفیق ف. فرخی مدتی پیش برای بذر ارسال کرده که عنوان آن "ادای سهمی به «آگاهی "خودبخودی- بورژوایی" و آگاهی "طبقاتی- کمونیستی" کارگران» نوشته آقای پیام دامون" است.

نوشتار دیگر به نام "ماتریالیسم تاریخی و نظریه ی «از خود بیگانگی انسان» از سلسله نوشتارهایی است که رفیق پیام دامون دراین رابطه تهیه کرده است.

ما ازهمه علاقمندان به این بحث می خواهیم که نظرات و سئوالات خود را برای ما دراین زمینه ارسال دارند. نشریه بذردرحد توان و امکانات خود برای دامن زدن به جدلی خلاق، مثبت و سازنده، آنها را منعکس خواهد کرد.

متن زیر برای آشنایی اولیه با این بحث و تاریخچه آن تهیه شده است. (۱)

*****

پیش در آمدی بر تئوری "از خود بیگانگی"
با نگاهی به کتاب دستنوشته های اقتصادی ـ فلسفی ۱۸۴۴ مارکس

چند سالی است که تئوری "از خود بیگانگی" در محافل چپ ایران رواج یافته است. کتابهای زیادی در این ارتباط به فارسی ترجمه شده و مقاله های بسیاری در این زمینه نگاشته شده است. برخی از گرایشات چپ با تکیه به این تئوری مبلغ انسان گرایی (اومانیسم) شده اند. بی جهت نیست که عباراتی چون "به نام انسان و انسانیت" سر تیتر برخی از اعلامیه های دانشجویان چپ شده است. عباراتی که در بهترین حالت بکار مخدوش کردن مبارزه طبقاتی می آید.

اغلب این گرایشات برای اثبات نظرات خود به بحثهای مارکس در کتاب "دست نوشته های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴ " رجوع می دهند. بسیاری از آنان تئوری "از خود بیگانگی" را اس و اساس اقتصاد سیاسی مارکسیستی و کلاً مارکسیسم قلمداد می کنند.

طرفداری از این تئوری در سطح بین المللی نیز از تاریخچه معینی برخوردار است. دفاع از این تئوری جزیی از روندی بوده که به بازگشت به "مارکس جوان" معروف شده است. رجعت به "مارکس جوان" یکی از مشخصه های "مارکسیسم غربی" است. "مارکسیسمی" که محصول شکست انقلاب های کارگری در غرب در زمان لنین و عدم حضور جنبش انقلابی توده ای از آن زمان به بعد در کشورهای غربی (با برخی استثناها) می باشد. "مارکسیستهای

غربی" به دنبال توضیح تئوریک این مسئله بودند که چرا علیرغم رشد گسترده نیروهای مولده در این قبیل کشورها، طبقه کارگر به انقلاب روی نمی آورد. آنان بخشی از پاسخ خود را در تئوریهای "از خود بیگانگی" و "شی وارگی" یا "بت وارگی" یافتند. آنان بر این پایه رسالت اصلی خود را صرفاً "مبارزه" در حیطه ایده ها علیه بورژوازی ترسیم کردند. سیمای مشخصه رجعت کنندگان به "مارکس جوان" مخالفت اساسی آنها با لنینیسم بود. این مخالفت را می توان تا حدی عکس العمل نسبت به اشتباهات کمونیستها در دوران استالین و کمینترن و کلاً برخوردهای ماتریالیسم مکانیکی رایج در آندوره (که به نقش روبنای ایدئولوژیک - سیاسی توجه چندانی نداشتند) دانست. ناتوانی در تحلیل از دلایل عقب گرد و احیا سرمایه داری در جامعه شوروی نیز یکی دیگر از مشخصه های "مارکسیسم غربی" بود. این تفکرعمدتاً روحیه خرده بورژوازی ناراضی در کشورهای امپریالیستی را بیان می کرد که قادر به درک پیچ و خمها، افت و خیرها و معضلات واقعی پیشاروی انقلاب پرولتری نبوده و در عین حال شاهد برخی ضعفهای پرولتاریا در حفظ قدرت خویش بوده است و از روابط بورژوایی حاکم نیز احساس "بیگانگی" می کرد. بحث "از خود بیگانگی" مارکس در کتاب "دستنوشته ها ..." از این زاویه مورد توجه آنان قرار گرفت.

*****

مارکس در کتاب "دستنوشته ها ..." به اشکال گوناگون از خود بیگانگی کارگر تحت نظام سرمایه داری می پردازد. اینکه چگونه کارگر از فرآورده کارخویش بیگانه است؛ با فرایند تولید بیگانه است؛ از زندگی ذاتی نوع انسان بیگانه است و سرانجام از دیگر انسانها هم بیگانه است.

مارکس مفهوم "از خود بیگانگی" را از فلسفه هگل اقتباس کرد و از آن برای نقد سرمایه داری و مالکیت خصوصی سود جست. اما مفهوم از خود بیگانگی سابقه دیرینه تری دارد. برخی از پژوهشگران طرح این مفهوم را به کشیشی به نام کالون (۱۵۶۵ - ۱۵۰۹) از نخستین طرفداران اصلاح دینی نسبت می دهند که عقیده داشت آدمی به سبب "گناه اولیه" برای همیشه با خدا بیگانه شده است. بعدها ایده "از خود بیگانگی" تحت تاثیر الهیات پروتستان به یکی از مشخصه های اندیشه آلمانی تبدیل شد. هگل نیز این مفهوم را در چارچوبه تفکر فلسفی خود به کار گرفت. مارکس بعدی اقتصادی به این مفهوم بخشید.

تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی شاهد بحث و جدلهای بسیار بر سر این مفهوم و بطور کلی جایگاه و مقام کتاب "دستنوشته ها ..." بوده است. اینکه تا چه حد افکار تکامل یافته مارکس در سالهای بعد را می توان تداوم این کتاب دانست. بویژه آنکه مفاهیم و بیان بکارگرفته توسط مارکس برای توضیح سرمایه داری (بویژه در کتاب "سرمایه") دستخوش دگرگونی های مهمی شد. اگر چه مارکس اصطلاح "از خود بیگانگی" را در کتابهای "گروندریسه" و "سرمایه" نیز بکار گرفت اما کلاً استفاده از این اصطلاح در نوشته های مارکس پس از ۱۸۵۸ رو به کاهش گذاشت. مشخصاً در نوشته های او دیگر نشانی از تعبیرات بکار رفته در دست نوشته ها مانند "انسان نوعی"، "بازگشت انسان به خود"، بازگشت به ذات نوعی انسان" و "آشتی ذات و وجود" نمی بینیم. علت این امر را باید در کشف قوانین ماتریالیسم تاریخی و بطور مشخص کشف نظریه ی علمی ارزش اضافی توسط وی درسالهای بعد دانست. یعنی کشف قوانین علمی حاکم بر تاریخ و کشف راز بزرگ نظام سرمایه داری. رازی که در "دست نوشته ها ..." کوچکترین

اشاره ای بدان نشده است. در "دستنوشته ها..." مارکس از پول حرف می زند ولی نه از سرمایه؛ به از خود بیگانگی کارگر می پردازد ولی بی آنکه به استثمار طبقه کارگر اشاره کند. مارکس در آن دوره هنوز به تبیین علمی استثمار کار توسط سرمایه دست نیافته است.

بدون نگاه تاریخی به تکامل مارکس نمی توان به ارزیابی درستی از "دستنوشته ها..." دست یافت. مارکسی که در "دستنوشته ها ... " ظاهر شده هنوز از پاره ای جهات مارکس ایده آلیست است. یا بهتر است گفته شود مارکسی در حرکت از ایده آلیسم به سمت ماتریالیسم. مارکسی که طرفدار اومانیسم است. لازم به ذکر است که اومانیسم حتی در رادیکال ترین شکل خود یعنی نوع "کمونیستی" اش به لحاظ فلسفی کماکان آغشته به ایده آلیسم است. (۲)

همانطور که در فوق گفته شد مارکس در دوران تکامل یافتگی اش نیز از مفهوم "از خود بیگانگی" برای توصیف رابطه ای که میان کارگر و سرمایه دار برقرار است (یعنی فروش نیروی کار به ازای مزد برای به کار انداختن تولید) استفاده کرده است. اما در "دستنوشته ها..." بیگانگی از کار مفهومی وسیعتر به خود می گیرد. مارکس در این کتاب نظریه ذات انسان و نفی آن در جامعه طبقاتی را به هم گره می زند. برای مثال در آن کتاب آمده است که فعالیت آزادنه و آگاهانه صفت مشخصه انسان است.

در اینجا او این "ذات" یا "صفت" انسان را به شکلی غیر تاریخی و مافوق شرایط مادی - بویژه شرایط مادی جامعه - طرح می کند. به گونه ای که انسان در هر مقطع زمانی می تواند هر کاری که دلش خواست انجام دهد. این برخورد ماتریالیستی نیست. در تعریفی که در این کتاب از جامعه کمونیستی نیز طرح می شود این مسئله بیشتر نمایان می شود. مارکس در این کتاب کمونیسم را:

"ادغام مجدد یا بازگشت آدمی به خویشتن یعنی فرارفتن از از خودبیگانگی آدمی آگاه" می شناسد. (صفحه ۱۶۹ کتاب "دستنوشته ها ...")

در اینجا نیز موقعیت انسانی و بازگشت آدمی به خویشتن ایده آلیزه می شود و کمونیسم رجعتی ساده به حالت قبلی بشر قلمداد می شود یعنی زمانی که هنوز از خود بیگانه نشده بود.

حتی زمانی که "دستنوشته ها" تلاش می کند مفهوم گسترده تری از کمونیسم را جلو نهد رگه های این برخورد فوق قابل مشاهده است.

از نظر " دستنوشته ها ..." کمونیسم عبارت است از:

" بازگشت کامل آدمی به خویشتن به عنوان موجودی اجتماعی (یعنی انسانی) است: بازگشتی آگاهانه و کامل در چارچوب کل ثروت و رفاه حاصل از تکاملی قبلی (جامعه). این کمونیسم که ناتورالیسمی (طبیعت باوری) کاملاً رشد یافته است، با اومانیسم (انسان باوری) یکسان است و به عنوان اومانیسم کاملا رشد یافته با ناتورالیسم برابر است: کمونیسم راه حل واقعی تعارض آدمی با طبیعت و آدمی با آدمی است. (۳) راه حل واقعی تعارض میان هستی و ذات، میان عینیت یافتگی و اثبات خویشتن، میان آزادی و ضرورت، میان فرد و نوع. کمونیسم معمای تاریخ حل شده است و خود را راه حل (این معما) می داند." (صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰ کتاب "دستنوشته ها ...")

این تصویری اومانیستی - ناتورالیستی از کمونیسم است. کمونیسمی است بدون بنیاد مادی مستحکم و این دیدی از تاریخ است که هنوز تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی را بعنوان سنگ بنای تحلیل از جامعه مد نظر قرار نداده

است و هنوز به نقش مبارزه طبقاتی به عنوان نیروی محرکه در تغییر جوامع طبقاتی و رسیدن به کمونیسم پی نبرده است. از همینرو عجیب نیست که چنان تصویری از کمونیسم در خدمت رادیکال شدن قشری ازخرده بورژوازی قرار گیرد که با شدت "بیگانگی" خود را از روابط غیر انسانی و ارزشهای سرمایه داری احساس می کند ولی همچنان از مبنای مادی اصلی آن - یعنی روابط تولیدی حاکم بر جامعه - و از نیروی مادی که عملا لایق سرنگون کردن آن هست یعنی پرولتاریای انقلابی نیز "بیگانه" است.

البته درتصویرارائه شده فوق ازکمونیسم توسط مارکس نه تنها بذر بلکه بسیاری از جوانب کمونیسم علمی و ماتریالیستی که مارکس پس از مدت کوتاهی آنها را سنتز کرد نیز بچشم می خورد. "دستنوشته ها ... " در عین حال حرکت مارکس را بسوی درک عمیقتر و صحیحتر از تاریخ، یعنی بسوی ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی نیز نشان می دهد.

اما امروزه بازگشت به "مارکس جوان" یا مارکس دوران "دستنوشته ها ..." قبل از هر چیر نشانه یک عقبگرد ایدئولوژیک است. حمایت از "مارکس جوان" در مخالفت با "مارکس آینده" - مارکس کاملا ماتریالیست و بیشتر انقلابی - بیان یک روند قهقرایی است. روندی که بی ارتباط با بحران جنبش کمونیستی بین المللی نبوده و نیست. بحرانی که بواسطه عدم اتکا به مارکسیسم و تکامل بعدی آن تشدید یافته است.

*****

علت اینکه امروزه بحث "از خود بیگانگی" در جنبش چپ ایران به یکی از جدلهای ایدئولوژیک مهم بدل شده کاملا ربط دارد به وجود بحران ایدئولوژیك کلی در جهان ومسائل بی ثبات کننده ای که به انواع و اقسام ایدئولوژیهای بنیادگرایانه ارتجاعی پا داده است. بی ثباتی و ناامنی که در اثر رشد گلوبالیزاسیون سرمایه دارانه بوجود آمده و زندگی میلیاردها انسان را تهدید می کند.

مضاف بر این شکستی که جنبش نوین کمونیستی در انقلاب ۱۳۵۷ متحمل شد و پاگیری ایدئولوژی مذهبی در ایران موجب سرخوردگی بسیاری از کمونیستهای ایران شد. کسانی که عملاً آرمان کمونیسم را شکست خورده (و یا غیر قابل تحقق) می دانند. بسیاری از این افراد یا جریانات چپ قبلا نیز از این زاویه به کمونیسم نظر مساعد داشتند که آن را شکل تکامل یافته اندیشه های دمکراسی غربی (نه گسست بنیادین از آن) می دانستند و امروزه در مقابل روند رو به افزایش تاریک اندیشی در جهان واقعا احساس "بیگانگی" می کنند! آنان درد را نه در مناسبات اجتماعی حاکم بر جهان که در عوارض وضع موجود (آنهم آنطور که برایشان جلوه کرده) می بینند.

بعضی از آنان در مواجه با استبداد مذهبی در ایران فکر می کنند جهان از عصر امپریالیسم به قرون وسطی بازگشته است. در نتیجه باید مجددا پرچمی که اومانیستها در قرن ۱۸ برافراشته بودند را دوباره در دست گرفت. این امر خود بیانگر شکلی از تولید و باز تولید تعصبات بورژوادمکراتیکی است که ریشه های قدرتمندی در جوامع عقب مانده ای چون جامعه ما دارد. جامعه ای که مردم در آن از اولیه ترین حقوق دمکراتیک و آزادیهای فردی برخوردار نیستند و پیشبرد تحولات انقلابی و دمکراتیک از ضرورت و فوریت خاصی برخوردار است. این شرایط مدام به درکهای بورژوا دمکراتیک از کمونیسم پا می دهد. جستجوی مارکس اومانیست و ایجاد سازش میان اومانیسم و مارکسیسم جلوه امروزین این درکهای نادرست است.

احسان تفکری- نشریه بذرشمارهٔ ۲۷

منابع و توضیحات:

۱- برای تهیه مطلب فوق از منابع زیر استفاده شده است:

- دستنوشته های اقتصادی – فلسفی مارکس، با ترجمه حسن مرتضوی، انشتارات آگاه

- جدال علم و فلسفه در اندیشه مارکس - نادر انتخابی، انتشارات هرمس ۱۳۸۳

- مارکس پس از مارکسیسم (فلسفه ی کارل مارکس) - تام راک مور، با ترجمه شهریار خواجیان، نشر بازتاب نگار، ۱۳۸۴

- جریان های اصلی در مارکسیسم (جلد اول) ـ لشک کولافسکی، با ترجمه عباس میلانی، نشر آگاه، ۱۳۸۴

- جبر انقلاب ـ جان ریز، با ترجمه اکبر معصوم بیگی، نشر دیگر، ۱۳۸۰

- اظهاراتی راجع به مارکسیسم غربی اثر پری آندرسون، به زبان انگلیسی

Perry Andrson , verso edition London 1979

- دروی اژدها، درباره بحران مارکسیسم و قدرت مارکسیسم. اثر باب آواکیان، به زبان انگلیسی، انتشارات آمازون

Bob Avakian - For a Harvest of Dragons: On the Crisis of Marxism & the Power of Marxism 1983

۲- اومانیستها ماهیت انسان را تنها از زاویه یک موجود طبیعی تبیین می کنند. آنان حقوق انسانی را بر مبنای ذات، فطرت و جوهره طبیعی توضیح می دهند نه بر مبنای مجموعه مناسبات احتماعی حاکم بر هر دوره تاریخی مشخص. این پایه تفکر ایده آلیستی شان است. آنان فردیت انسان را از اجتماعی بودنش و جنبه تاریخی مشخص اش جدا می کنند و با تبلیغ "طبیعت عام انسان" غالبا موعظه برادری کرده و از تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی دوری می جویند. این پایه سازش طبقاتی شان در عرصه سیاست است.

۳- انگلس نیز زمانی کمونیسم را "تطابق نوع بشر با طبیعت و خود" توصیف کرده است.